

جوانی دیدم خوب روی کندم کون بالایی صاحبهای خود بستمینه پوستیده
 و شمله برکت خود زده و نعلین در پای کرده و از میان مردمان
 بیرون آمدم و متخالت سسته با خود کفتم این جوان از صوفیه می نماید
 همانا که میخواهد که درین راه بر کردن مسلمانان یار باشد بروم و در
 سر زشش گتم تا ازین یاز استبد چون نزدیک وی رسیدم خود
 که با شقیق احتسبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن انتم لیس من اهلک
 و برفت با خود کفتم این عجیب کاری شما مرام مرا و مافی الضمیر میگفت
 بر اینکه بنده بهیت صالح بوی رسم و از و بجلی خواهم هر چند تیر
 بر شتم بوی رسیدم چون بمنزلی دیگر رسیدم دیدم که در کنار
 لرزه بر اعضای وی افتاده و اشک از چشمان وی روان شده
 کفتم بروم و از وی بجلی خواهم صبر کردم تا فارغ شد چون بوی
 بوی نهادم کفتم ای شقیق جوان این آیت را که و انی انصاف
 لمن یاب و امن بعمل صالحی تم اهدی لیس مرا میگفت
 و برفت کفتم این جوان از ابدال است و دوبار شد که از منظر باطن
 من خبر میداد چون بمنزلی دیگر رسیدم دیدم که بر سر جایی

استاد است و در دست وی رکوه است میخواهد که آب کند
 این رکوه از دست وی در جابه افتاد با آسمان نرسید و گفت
 دانت ربی اذ اطمیت المار و قونی اذ اردت الطعاما اللهم سببی
 مالی غیر ما فلا تعد همما و الله که دیدم که آب جابه بالا آمد دست دراز
 کرد و رکوه را برابر آب گرفت و وضو ساخت و چهار رکعت
 نماز کرد و بعد از آن بجانب توده از یک میل کرد و دست خود
 یک میگرفت و در رکوه میرنجت و می جنبانید و می شناسید
 پس رفتیم و بروی سلام کردم جواب داد کفتم مر اطعام کن
 از زبانی الحجه خدای تعالی ترا انعام کرده است کفتم ای شقیق
 همیشه نعمتهای خدا استعالی بجه طاهر و وجه باطن بیا میرسد طن خود را
 با خدای تعالی نیکو کرد ان بعد از آن رکوه بمن داد می شناسیدم
 سبوق و شکر بود و الله که هرگز از آن خوشتر و لذیذتر چیزی
 شناسیده بودم سیر شدم و سیراب گشتم همچنان که چند روز را
 بطعام خوشتراب حاجت بنصرتا بعد از آن و بر اندیدم تا مکه
 چون بکده رسیدم دیدم که در نیمه شب در نماز ایستاده بود و

استاده است در دست